

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- شرور از دیدگاه فلاسف

۲- شرور از دیدگاه مستکین

۳- شرور از دیدگاه روایات

درهای استاد مصطفی ملکیان

۱۳۷۲

مجموعه حاضر شامل سه بخش است : بخش اول درباره شرور از دیدگاه فلاسفه است که مطالب مندرج در متن جزوه ، منحصرأ نظریات و مبانی فکری ملاصدرا رحمه الله بوده و از کتب فلسفی او^۱ بخصوص اسفار گرفته شده است و برای رعایت اختصار حتی المقدور اصول مطالب مجملاً ذکر شده و در پاورقی به آراء بعضی فیلسوفان دیگر شده است. بخش دوم درباره شرور از دیدگاه متکلمین و بخش سوم درباره شرور از دیدگاه روایات خواهد بود.

بخش اول : « شرور از دیدگاه فلاسفه »

موضوع اول : کیفیت دخول شرور در مقدرات عالم و قضاء الهی^۲

پنج فصل به عنوان مقدمه ذکر می شود :

فصل اول : عنایت الهی

مقدمات : الف - قبل از تعریف ذکر چهار مقدمه ضروری است

۱- واجب الوجود تام الحقیقه و فوق التمام بوده و همچنین ملائکه و عقول تامه الذوات می باشند و غرض از افعال آنها ، موجودات مادون و پائین تر از خودشان نمی باشند. بعباره آخری : « العالی لایستکمل بالأسفل ». برهان : « العلل العالیه لایجوز ان یکون صدور الافعال فیها لاغراض و غایت تعود الیها من فعلها و لم تکن حاصله قبل الفعل و الالم تکن کامله الذات بل ناقصه مستفیده الکمال من معلولاتها و هذا ممتنع » یعنی اینکه موجودی که تام و کامل الذات است اگر بواسطه معلولاتش استکمال یابد ، باید ناقص الذات بوده باشد و این خلاف فرض است.

۲- مشاهده آثار عجیبه در تدبیر عالم و ترتیب موجودات و رعایت مصالح و منافع آنها از کوچکترین تا عظیمترین موجودات عالم ، نشانگر وجود مصلحت و حکمت ثابته می باشد که منافی با هر گونه اتفاق و تصادف است.

۳- از آنجا که فوق واجب تعالی ، غایتی متصور و متحقق نبوده که براساس او افاضه خیر و بسط رحمت و ایجاد موجودات کرده باشد فلذا غایت افعال او ذات خودش است . (این مطلب در کتب حکمت تحت

عنوان " **العلّة الغائیة من الفاعلیّة** " در بحث علت و معلول مطرح و براهین متعددی برای آن اقامه شده است.^۳)

۴- فاعلیت حق نسبت به موجودات بنحو " عنایة " بوده و علم اجمالی او در عین کشف تفصیلی ، علت ایجاد موجودات است.^۴

^۱ . ترتیب مباحث ، در متن جزوه بجز در چند مورد ، همه بر اساس ج ۷ اسفار بوده و چنانچه مطلبی از مجلدات دیگر آورده شود ، مرجع آن نیز داده خواهد شد.
^۲ . این مبحث را آخوند ملاصدرا در ج ۲ اسفار ص ۳۵۲ به بعد تحت عنوان " کیفیة لحوق الشرور لطبیعة الوجود " مطرح کرده و چون مشحون از دقائق کلمات عرفا بوده و محتاج به مقدمات عدیده ای در تبیین مبانی آنهاست از ذکر آنها خود داری می شود.
^۳ . رجوع کنید به ج ۲ اسفار ص ۲۷۰

تعریف : العنایة هی کون الاول تعالی عالمًا لذاته باعلیه الوجود فی النظام الاتم و الخیر الا عظم و علة لذاته للخیر و الکمال بحسب اقصی ما یکون

و راضیاً.

پس تعریف ، جامع سه امر می باشد (علم ، علیت و رضا ^۵) و هر سه عین ذات حق می باشد.

توضیح : ذات او عین علم به نظام احسن و عین علیت تام برای عالم و عین رضا نسبت به عالم می باشد. لذا براساس این مقدمات خلقت عالم به عنایت حق متعال به کاملترین و در نهایت صورت ممکن در نظام خیر است که فوق آن در حسن نظم و اتقان امور متصور نیست چرا که فوق او نیز فعلیتی نمی باشد.

فصل دوم : تعریف خیر و شر و اقسام شرور

تعریف خیر: « الخیر ما یشوق کل شیء یرتبه بقطعه من الکمال الیکمن فی حقّه من ضروریات وجوده و ممتات صفاته و افعاله و ثنوائی

فضائله و لواحقه. »

تعریف شر

مقدمه : واجب تعالی خیر مطلق بوده ^۶ و همه ممکنات ^۷ شائق به او می باشند و او هیچگونه حیثیت عدمی و شری ندارد. اما ممکنات بلحاظ طبیعت امکانی شان ، خالی از نقص و فقر نبوده و هیچ معلولی خیر محض نمی باشد فلذا دارای جهت یا جهات شری می باشد.

تعریف اول : براساس این مقدمه تعریف شر اینگونه می شود که شر عبارت است از نقص و فقر ذاتی موجودات. پس هر موجودی به درجه بعدش از حق متعال واجد شرییت بوده و به قدر قربش به حق از شرییت او (به معنای نقص و فقر) کاسته می شود. ^۸

^۴ رجوع شود به ج ۲ اسفار ص ۲۲۰ به بعد. این مبنای آخوند در فاعلیت حق است اما بر مبنای حکمت مشاء خدا فاعل بالعنایه نسبت به موجودات خارجیه بوده و نسبت به صور علیّه حاصله در ذات خود فاعل بالرضا می باشد و بر مبنای حکمای اشراقی خدا فاعل بالرضا به جمیع موجودات است.

^۵ این مطلب منوط است به بررسی مبحث علم باری تعالی ج ۶ اسفار ص ۲۶۳ به بعد و بحث اقسام ششگانه فاعل ج ۲ اسفار ص ۲۲۰

^۶ ابن سینا در شفا ص ۵۳۸ فصل ۹ از الهیات ، مبحث عنایت را به همین نحو با اندک تغییراتی بلحاظ حکمتش دارد و ملاصدرا در ج ۶ اسفار ص ۳۴۳ اشکالی را در رابطه با عنایت علم و اراده رضا با ذات حق مطرح کرده که چون مربوط به بحث (شرور) می باشد در آخر جزوه بعنوان اشکال شش مطرح کرده ایم.

^۷ اسفار ج ۶ ص ۱۱۰ و ج ۲ ص ۳۶۸ برهان بر این مطلب اقامه شده است.

^۸ همان ج ۲ ص ۲۷۰ به بعد

تعریف دوم : شر به نابودی ذات شیء و یا فقدان کمالی از کمالاتش که مخصوص به او بوده اطلاق می شود

الشهر معدوم ذات ذات او معدوم کمال ذات.

قاعده کلی : براساس هر دو تعریف شر امری است عدمی یا عدم ذات شیء یا عدم کمالی از کمالاتش یا نقصان

ذاتی او فلذا می توان گفت: «**کل ما هو شر بالذات فهو امر معدوم**»

برهان : اصل برهان از شارح حکمه الاشراق قطب الدین شیرازی است که در حکمه الاشراق ص ۵۲۰ آورده است. اگر شر امر وجودی می باشد یا شر برای خودش است یا شر برای غیر ، اما شق اول ، ممکن نیست که چیزی شر برای خودش باشد چون وجودش اقتضاء عدم خودش را نمی کند و اما اگر باعث عدم کمالی از خود شود در حقیقت آن عدم شر بوده است نه خود آن شیء که معدوم آن کمال است علاوه بر اینکه همه اشياء طالب کمالات بیشتر هستند پس چگونه می توانند چیزی باعث عدم کمالات خود بشوند .

اما قسمت دوم نیز ممکن نیست که چیزی شر برای غیر خود شود چون در اینصورت سه حالت ممکن است باشد : یا شیء اولی باعث اعدام ذات دومی می شود یا باعث اعدام کمالی از او می شود یا هیچگونه اعدامی در او نمی شود. در حالت اول و دوم شر واقعی همان " عدم " است که معلول آن شیء است و به تعبیر دیگر شر واقعاً آن عدم است نه آن شیء معدوم که اولی باشد. در حالت سوم هم ضروری است که چیزی که منشاء عدم نشده هیچ گونه شریتی در او

ملحوظ نیست پس شر نمی تواند امر وجودی باشد چون اقسام محتمله آن باطل است پس «**کل ما هو شر بالذات فهو امر معدوم**»

عدمی.

اقسام شرور^{۱۱}

^۹ توضیح بیشتر در این باره خواهد آمد.
^{۱۰} خواجه نصیر در شرح اشارات ج ۳ ص ۳۲۰ شر را بر امور عدمی و همچنین امور وجودی اطلاق کرده : شر اطلاق بر امر عدمی مثل موت و فقر و جهل شده و اطلاق بر امور وجودی مثل سرمای مقصد میوه ها و سحابی که مانع از گرما می شود که اینها بالذات خیر می باشند اما بالقیاس به مابقی اشياء شر می باشند و در حقیقت شر بالذات فقدان میوه است نه سرما.
^{۱۱} بوعلی در شفا مقالة ۹ فصل ۶ ص ۵۲۸ و ۵۳۹ این اقسام را با اندک تغییراتی بر شمرده مضافاً به اینکه شری که به معنای عدم باشد را (یعنی قسم اول از تقسیم بندی متن) به سه نوع تقسیم کرده است به شرح زیر:
الف- شری که عدم امر ضروری باشد مثل عدم حیات انسان
ب- شری که عدم امر ناقصی باشد مثل عدم بینایی
ج- شری که عدم فضلی از فضائل باشد مثل جهل که عدم العلم است.
و در ص ۵۴۱ به تقسیم بندی دیگری دست زده و شرور را چهار دسته کرده است:
الف- افعال مذمومه (شر فعلی یا افعالی)
ب- مبادی اخلاقی افعال مذمومه (شر اخلاقی)
ج- آلام و غموم (شر نفسانی)

- ۱- عدم محض هستند (مثل موت و جهل بسیط ، فقر ، ضعف ، نقصان خلقت ، قحطی که از قبیل نیستی ها و اعدام شمرده می شوند
- ۲- شروری که مؤدی به عدم و مسبب عدم می باشند (مانند الم ، حزن ، جهل مرکب و غیره) که دو قسم است الف) شرور موصل به مضروب «یعنی شروری که خود شر به طرف مقابل و شخص متضرر می رسد» و ب) شرور غیر موصل به مضروب به

توضیح: اما قسم اول (شرور موصل) مثل شخصی که متأدی از فقدان عضو خود بواسطه مثلاً سوختگی شده است این شخص از جهتی فقدان عضو خود را درک کرده و از طرفی احساس حرارت و سوختگی می کند پس او دارای دو گونه درک است ۱) ادراک امر عدمی «زوال صحت ، قطع عضو ، فقدان سلامتی» ۲) ادراک امر وجودی «حرارت که لازمه آتش بوده و موجودی خارجی است».

وجه افتراق این دو در این است که نوع اول "زوال صحت" فی نفسه شر بالذات است و هیچ حیثیت خیری در او نیست. اما نوع دوم فی نفسه خیر بالذات است چون امری وجودی است اما بالنسبه به غیر خودش "شخص آسیب دیده" شر بالعرض است

پس می توان شرور را اینگونه تقسیم کرد ۱. شروری که تمام هویت آنها عدمی است و فی نفسه جز شر چیزی نیستند مثل "عمی" که این قسم را شر بالذات می گویند. و ۲. شروری که فی نفسه دارای هویت وجودی بوده اما برای غیر خود در بعضی موارد هویت عدمی داشته است مثل حرارت این قسم را شر بالعرض یا اضافی می گویند.

اما قسم دومی که گفتیم شرور غیر موصل به مضروب فیه هستند که در این موارد شخص متضرر ، خود آن شر را ادراک و احساس نمی کند بلکه حیثیت عدمی حاصل از آن شر را درک می کند. مانند ابری که سایه افکنده و مانع از گرم شدن انسان می شود یا سرمایی که باعث فساد میوه ها می شود. در اینگونه شرور ، شخص شخص متضرر و متالم ، احساس فقدان کمال و عدم انتفاع خود را می کند اما ادراک عامل و علت این فقدان را از آن حیث که متضرر است نمی کند. توضیح: در مثال بالا ابری که مانع از گرم شدن انسان می شود بدن او احساس عدم گرما را توسط قوه لامسه می کند اما قوه لامسه او احساس و ادراک خود ابر که عامل منع گرما است را نکرده بلکه قوه باصره او مدرک ابر است. بعبارت دیگر انسان از آن حیث که مبصر است متأدی از ابر نیست بلکه از آن حیث که مدرک فقدان گرماست آن هم بتوسط لامسه ، متضرر و متالم می باشد.

د- نقصان کمالی از کمالات شیء و فقدان ما من شأنه ان یکون له (شر شائی)
تبصره: نامهای داخل پرانتزها بقرینه از کلمات شیخ گرفته شده و از استناد می باشد.
بوعلی در توضیح و توجیه هریک از سه قسم شرور می فرماید: اگر چه معانی بعضی از این اقسام (مانند آلام) وجودی اند اما چون به قبح آن ها اعدام و نقصانهایی تعلق می یابد ، شر نامیده شده اند و یا مثل غم چون مانع از وصول انسان به کمالات خود می باشد ، شر نامیده می شود (یعنی چون متضمن معنای عدمی مانعیت است شر به او گفته می شود) و یا مثل گناه و زنا چون منافی سیاسات دینی است شر شمرده می شوند (پس اطلاق شر بر این اقسام بلحاظ شمول آنها بر معنای عدمی می باشد).

«فالشرب بالذات هو العدم ولاكل العدم بل عدم واصل الى الشئ ولاكل عدم واصل اليه فان الحلاوة في قوة السمع والبصار ليس

بشرب لهما بل عدم واصل اليه، يكون عدم مقتضى طبيعة من الكمالات التي تخص النوع وطبيعة»

جلسه دوم

اشکال بر قاعده «کل ما هو شرب بالذات فهو امر عدمی»

قبلاً گفتیم که در اقسام شرور مواصل، مثلاً در مورد فقدان عضو دو شر وجود دارد اول فقدان عضو و دوم احساس درد و الم.

طرح اشکال^{۱۲} اینگونه است که احساس درد چون نوعی علم و ادراک بوده و از قبیل کیفیات نفسانی است پس امری است وجودی و از طرفی فی حد نفسه چیزی جز شر نمی باشد چه اینکه حتی با صرف نظر از متعلق این ادراک که قطع عضو باشد باز هم شریّت الم غیر قابل انکار بوده و این نوع از احساسات و علوم شر بالذات می باشند در حالی که امور وجودی هستند پس قاعده فوق اقلاً در یک مورد نقض می شود.

جواب^{۱۳}:

مقدمات: ۱. الم که عبارت از ادراک امر منافی است «مثل تفرق اتصال عضو» از قبیل علوم حضوری اند نه

حصولی

^{۱۲} اشکال از ملا جلال الدین دوانی در حاشیه شرح تجرید قوشچی ص ۱۶ است و در مقام جواب از اشکال می گوید: در صورتی که فقط عدم شر بالذات باشد و غیر عدم یعنی وجود، شر بالعرض باشد اشکال وارد است اما در صورتی که منشاء شر عدم باشد نه خود شر، اشکال وارد نیست اما آخوند در عین حال که قائل است عدم شر بالذات است اشکال را جواب داده که در متن می آوریم.

^{۱۳} حکیم ملاهادی سبزواری و علامه (ره) جواب را برای دفع شبهه کافی ندانسته و هر دو جوابی نزدیک به هم، به اشکال داده اند اول اشکال مرحوم سبزواری: اگر هر سه مقدمه را ثابت فرض کنیم باز هم اشکال دوانی برقرار است چون در مورد قطع عضو دو ادراک وجود دارد اول، ادراک قطع عضو که احساس می کند مثلاً دست او جدا شده است. دوم، ادراک درد و ناراحتی. و این مقدمات ذکر شده در جواب ملاصدرا درباره ادراک قطع عضو کاذب بوده و این ادراک را بلحاظ اتحادش با معلوم خود از افراد عدم قرار می دهد، اما در مورد ادراک عدم که احساس درد و رنج ناشی از قطع عضو کافی به نظر نمی رسد. جواب ملا هادی سبزواری: آلام و دردها به تمامی انواعش امور وجودی بوده (برخلاف نظر ملاصدرا) و فی حد نفسه از قبیل خیرات می باشند نه عدمیات. منتها به جهت ارتباطی که با شخص متضرر و متالم پیدا کرده و ملائم و مطابق با طبیعت او نبوده است لذا احساس درد کرده و او را شر می پندارد و الا درد و ناراحتی ناشی از فقدان عضو شر بالذات و از افراد عدم نیست.

اشکال مرحوم علامه طباطبائی: جواب آخوند به شبهه دوانی بنا به دلایلی کافی نیست اول اینکه اشکال دوانی اعم از ادراکات ادراکات حسی است و ملاصدرا فقط در مورد قطع عضو که ادراک حسی است شبهه را جواب داده است فلذا احساس ناراحتی حاصل از مرگ دوست مثلاً که از قبیل علوم و ادراکات خیالیه است جواب شبهه را نداده است. دوم اینکه ادراک حسی را با آنکه متضمن خطاهای زیادی در مقایسه با محسوسات خارجی است از قبیل علوم حضوری دانسته گرچه اتحاد علم با معلوم بالذات و ارجاع علوم حصولی به حضوری در جای خود درست است اما در حل این شبهه کارساز نیست.

جواب علامه: آنچه باعث ناراحتی و الم انسان در موارد فوق می باشد صورته علمیه آلام است مثل صورته علمیه قطع عضو یا موت دوستان و این صورته علمیه از آن جهت که باعث استکمال انسان شده امری است وجودی و خیر بالذات است اما از آن جهت که عین ما فی الخارج مثل قطع عضو و زوال صحت می باشد شر است و امری عدمی.

۲. وجود هر شیء عین ماهیت آن است گرچه در مرحله تعقل از هم ممتاز باشند مثلاً وجود انسان عین ماهیت انسان است و هکذا وجود قطع عضو عین ماهیت آن است

۳. در علم حضوری وجود خارجی معلوم در پیشگاه عالم است نه صورتی از معلوم. بخلاف علم حصولی که عین وجود خارجی معلوم نزد عالم نمی باشد.

به حکم مقدمه اول، الم علمی است حضوری و به حکم مقدمه سوم متحد است با معلوم بالذات که قطع عضو باشد سپس در مورد الم دو چیز، یکی به عنوان قطع عضو (معلوم) و یکی به عنوان صورت عملیه حاصله از قطع عضو نداریم بلکه نفس حضور قطع عضو برای انسان بعینه همان الم است گرچه نوعی ادراک است پس الم از افراد عدم بوده چرا که متحد با قطع عضو که از افراد عدم است می باشد. فلذا الم امری عدمی و شر بالذات است و قاعده نقض نشده است خلاصه به نظر آخوند، آلام و اوجاع اعدام می باشند.

توضیح و تکمیل :

آخوند ره برای توضیح بیشتر اینکه قاعده «کلّ ما هو شر بالذات فهو امرٌ عدمی» تخصیص بردار نیستو همه آلام و دردها از قبیل اعدام و شرور بالذات می باشند از این مساله استفاده کرده که: بدن مرتبه نازل نفس بوده و نفس با بدن خود دارای اتحادی خاص است «استدلال بر این امر در کتاب النفس اسفار ج ۸ مفصلاً آمده است» لذا هر ضرری متوجه بدن شود مثل بیماری یا جراحت، حقیقه نفس انسانی متالم و متضرر شده است پس قطع عضو ناچاراً بر نفس وارد شده و او فاقد عضو گردیده به حکم اتحاد با بدنش پس نمی توان گفت نفس احساس فقدان عضو کرد بلکه باید گفت نفس فاقد عضو و فاقد کمالی از کمالات خود شد پس ادراک به عنوان امری وجودی در این موارد وجود ندارد پس قطع عضو و احساس درد آن برای نفس شر بالذات می باشد.

فصل سوم : احتمالات خیر و شر

این تقسیم بندی^{۱۴} منسوب به ارسطو بوده که آخوند ره با ضمیمه کردن مطالبی به آن در جهت مقصود خود از آن استفاده کرده است

موجودات به حسب تقسیم عقلی پنج قسم اند :

۱- ما هو خیر کله لا شرّ فیه

۲- ما فیه خیر کثیر مع شرّ قلیل

۳- ما فیه شر کثیر مع خیر قلیل

^{۱۴}. رک شفا ص ۵۴۳

۴- ما يتساوى فيه الخير و الشر

۵- ما هو شر مطلق لا خير فيه

قسم ۳ و ۴ و ۵ بالضرورة در عالم موجود نیستند برخلاف قسم ۱ و ۲

اما قسم اول: موجودی که تمام هویتش خیریت است و هیچگونه شری در او نیست موجودی است تام الوجود که هر کمال و فعلیتی که بالامکان العام بتوان برای او اثبات کرد را باید داشته باشد و من جمیع الوجوه بالفعل باشد (این قاعده در بحث از موجودات مجرد بررسی شده است) مثل عقول و نفوس کامله.

این موجودات چون خیر محض هستند پس واجب است بر خدای متعال که فاعل الخیر بالذات است، آنها را بیافریند. این مطلب براساس قاعده امکان اشرف و اخس در محل خود ذکر شده است.

اما قسم دوم، این نوع موجودات نیز چون دارای خیر کثیر و شر قلیل می باشند واجب است که خدای تعالی آنها را ایجاد کند. دلیل بر این مطلب: ترک ایجاد آنها بخاطر شر قلیل آنها باعث ترک خیر کثیر می شود و ترک خیر کثیر، خودش شر کثیر است فیجبُ ایجادِ عن الفاعل الخیرات و مبدأ الکمالات. مانند موجودات طبیعیۀ عالم مثل آتش که کمال او در شدت حرارت و احراق است که بواسطه آن مصالح عظیمه و منافع کثیره ای حاصل می شود لکن دارای شر قلیل نیز هست مثل سوزاندن خانه یا موجب مرگ انسان ها شدن^{۱۵}.

فصل چهارم: شرور فقط در عالم ماده بوده و لازمه ذاتی آن است

مقدمه: شرور در اینجا به معنای عدم ذات و عدم کمال لائق به ذات می باشد و اینکه موجودات بنا به تشکیک وجود دارای مراتب بوده و هر مرتبه ادنائی اخس از مرتبه عالی می باشد (مثل عقل نسبت به واجب تعالی و نفس نسبت به عقل) این اخسیت، شر محسوب نمی شود.

فلذا اگر مدعای فوق ثابت شود، می توان نتیجه گرفت که در عالم فوق ماده هیچگونه شری به این معنا یعنی عدم ذات و عدم کمال ذات، وجود ندارد چون آنها فعلیت تامه داشته و واجد همه کمالات بالفعل می باشند.

برهان

مقدمات: ۱. وجود مجعول بالذات است نه ماهیت^{۱۶}

^{۱۵} رک شفا ص ۵۴۰ و شرح اشارات ج ۳ ص ۳۲۰
^{۱۶} رک مبدأ و معاد ص ۱۴۳ که تلخیص مطلب بیان شده چنین است. الحق فی تحقیق عنایة الله تعالی ما بیناه فی الاسفار الاربعه الاشارة الیه هی ان کل وجود له خصوصیه معنی لازم له من غیر جعل لیتعلق به بالذات بل جعله تابع لجعل ذلک الوجود ان کان مجعولا و ذلک المعنی هو المسمى عند الحكماء بالماهية و لیس هو موجوداً بل الموجود هو الوجود و تبین ان الوجود الحق لواجب الذی لا اشد منه و لا اتم، محیط بجمیع الوجودات الناقصة الامکانیه و لوازمها و توابعها و لواحقها و ینبعث منه تعالی جمیع البعوث و الصفات الوجودیه و الاحکام و الاثار الکمالیه علی وجه یلیق بعظمته و جلاله من دون تكثر و نقص و تغیر لانها من لوازم نقصانات الوجود و قصوره فیلاحظ من ذاته بذاته حقیقه الوجود و

۲. تضاد منشاء کون و فساد در موجودات مادی است

۳. لوازم موجودات مثل احراق نار و رطوبت آب ، مثل لوازم ماهیات همچون زوجیت اربع و امکان ماهیات ، غیر مجعول هستند.

۴. تضاد از لوازم کیفیات و شرایط خاص موجودات می باشد.

نتیجه : از آنجا که مجعول بالذات از طرف خدای متعال وجودات موجودات است نه ماهیت آنها و تضاد ، از لوازم آنها می باشد ، پس حق متعال جاعل و فاعل این تضادها نیست ، پس او علت کون و فساد و تبدلات و تحولات عالم مادی که براساس نقائص و کمبود های موجودات است ، نمی باشد. نتیجه باید منشاء همه نقائص و شرور حال که در فاعل و موجد عالم ، یعنی خدا نیست لامحاله باید در خود عالم باشد^{۱۷} پس ذات عالم دارای قوه عدم و استعداد عدم کمالات می باشد که این همان معنای ماده است . پس ماده عالم منشاء شرور و نواقص است و از اینجا نتیجه مهم دیگری گرفته می شود که شرور ، مجعول بالذات نبوده است.

اما شرور به دو گونه به ماده ملحق می شوند^{۱۸} :

الف. شروری که از ابتداء تکون و ایجاد ماده برآن عارض می شوند مانند امری که عارض بر جنین و نوزاد می شود و او را ناقص الخلقه می کند.

ب. شروری که بعد از تکون ماده بر آن عارض می شود که خود بر دو قسم است

ب-۱. شروری که عارض بر ماده موجود شده و مانع از بروز استعدادهای خاص آن می شوند مانند ابر یا سرمای شدیدی که باعث کندی رشد گیاه و مانع رسیدگی میوه می شود.

ب-۲. شروری که عارض بر ماده متکونه می شوند و از اساس اصل استعدادات خاص آن ماده را نابود می کنند نه اینکه فقط مانع بروز استعداد آن شوند مثل سرمای شدید که اصل استعداد میوه دهی گیاه را نابود می کند

مراتبه و احکامها و وجه نظام الخیر فی جمیع ، فیتبعه نظام الخیر ، فالمقصود فی نظام الخیر ، الوجود فقط و الشرور تابعه لنقصان الوجودات و غیر داخله فی قضاء الالهی الا بالعرض ای بتبع الوجودات.

^{۱۷} . نظر شیخ اشراق درباره دخول شرور در عالم ماده : در شرح حکمة الاشراق قطب الدین شیرازی ص ۵۲۰ این چنین است که شر از لوازم این عالم است چون اگر عالمی احسن از این عالم امکان خلقتش می بود ، باید حق متعال آن را ایجاد می کرد چون ، بخل در ساحت او راه ندارد و به تقریر دیگر ، اگر عالمی کاملتر از این عالم ممکن باشد یا حق متعال به آن غلم دارد و یا اینکه ندارد ، صورت دوم منافی با علم احاطی او به کلیات و جزئیات موجودات است و در صورت اول که علم و قدرت بر خلق داشته و ایجاد نکرده ، تنافی با جود و فیض علی الاطلاق او دارد ، پس عالمی کاملتر از و احسن از این جهان ممکن نیست وجود پیدا کند. (این برهان از آن غزالی است و محی الدین عربی هم در فتوحات مکیه آن را ذکر کرده است).

دیگر اینکه شیخ اشراق ، شر را لازم این عالم دانسته و شقاوت را قرین آن ، در عالم آخرت می داند لذا شر دنیوی را "شر" و شر اخروی را "شقاوت" نامیده است و هر دو را داخل در قدر الهی که تفصیل قضاء اوست می داند و به این بیان شر و شقاوت مرضی حق بوده اما نه از حیث اینکه شر می باشند بلکه از آن حیث که لازمه خیر است و خیرات کثیره ای که قابل انفکاک از آنها نیستند مرضی حق می باشند.

^{۱۸} . رک شفا ص ۵۳۹

فصل پنجم : شرور غایات بالعرض بوده و ضرورات نامیده می شوند.

این مطلب در کتاب مبدا و معاد ملاحظه را ص ۱۴۲ ط مصطفوی و اسفار ج ۲ ص ۲۶۶ در بحث علت غایی از مباحث علت و معلول مطرح شده است و در مبحث شرور ج ۷ به نحو اشاره از آن گذشته و ما به اختصار تمام از ج ۲ نقل می کنیم.

از آنجا که وجود مجعول بالذات بوده و خیر بالذات است، آن را "غایت بالذات" نامند و آنچه که از لوازم وجودات است را غایات بالعرض و ضرورات نامیده اند و به سه دسته تقسیم نموده اند:

۱. اموری که خیریت آنها منوط است به غایت منتظره از شیء مثل غایت منتظره از چاقوی آهنی این است که اشیاء را ببرد و ایصال به این غایت منوط است به صلابت و استحکام آن، این قسم از غایات بالعرض غایت هستند و به آنها امور نافع می گویند .

۲. اموری که لازمه ملزوم غایت می باشند و مشخصه آنها معیت وجود با غایت می باشد. مثلاً خاصیت برندگی آهن بلحاظ رنگ او نیست اما رنگ لازمه آهن که غایت آن برندگی است ، می باشد.

۳. اموری که حصول آنها مترتب بر حصول غایت است و تاخر وجودی از غایت دارند و ترتب آنها به دو نحو است: الف - بنحو لزوم مثل حدوث عالم مادی (مانند تغییر فصول و جزر و مد دریا ها) که لازمه حرکت زمین و ماده می باشند. ب- بنحو غیر لزوم مثل دوست داشتن فرزند که تابع تناسل که غایت ازدواج است ، می باشد.

حال با در نظر گرفتن فصول قبلی که اولاً اعدام شرور بالذات هستند و ثانیاً شرور لازمه وجود موجودات بوده و مجعول نیستند-فصل ۴- می توان شرور را از قبیل غایات بالعرض و از ضرورات دانست. اما اینکه شرور مجعول نیستند به این معناست که حق تعالی شرور را ایجاد نکرده و بنحو عدم یا عدمی هستند که شر هستند نه اینکه خدای تعالی شر را خلق کرده باشد آنچه که خلق شده و جعل گشته وجود آتش است و آن خیر بالذات است اما لازمه وجود آن ، سوزاندن بدن کودک و زوال صحت اوست. پس فقدان سلامتی کودک را خدا خلق نکرده بلکه طبیعت آتش مقتضی این فقدان و شر می باشد.

نتیجه نهایی فصول گذشته : کیفیه دخول شرور در قضاء الهی

عناوین بررسی شده در طی فصول گذشته :

۱. ماهیات ممکنه در امکان و احتیاجشان ، و وجودات امکانی در نقصان و فقرشان ، و ماده کائنات در تضادشان نسبت به هم ، محتاج به علت نبوده و هیچگونه جعلی نمی پذیرند.

آنچه مجعول است و علت می خواهد ملزومات این لوازم یعنی وجودات آنها که خیر بالذات هستند ، می باشد.

۲. شرور غایات بالعرض و از قبیل ضرورات بوده و مخلوق خدا نیستند چون از لوازم وجودات (غایات بالذات و خیرات) می باشند.

۳. هیچ ممکن خالی از نقص و قصور نبوده و در هر مرتبه ای که باشد نسبت به مافوق خود ناقص است. فلذا نقص در عالم نفوس بیشتر از عقول است و در عالم عناصر بیشتر از عالم نفوس ، تا برسد به ماده مشترکه ای که هیچ نحوه خیریتی نداشته مگر قوه و استعداد برای قبول صور مختلفه و لکن همین ماده وسیله ای است برای حدوث خیر و باعث کمال موجودات و ارتقاء آنها به مراتب عالیه می شود.

۴. شرور یا شرور بالذات اند که از قبیل اعدام اند و نسبت به همه موجودات شرند و یا شرور بالعرض بوده که فی نفسه از موجودات هستند و بالذات خیرند.

توضیح : شروری که از قبیل اعدام و نقصانات بوده از لوازم موجودات می باشد و وجود اینگونه شرور نه بخاطر این است که حق متعال آنها را خلق و جعل کرده باشد بلکه چون آنها را ایجاد نکرده شر می باشند و از آن جهت که عدم یا عدمی می باشند ، شر هستند. اما شروری که ملحق به موجودات شده و از قبیل موجودات می باشند مانند حرارت و سرما اینها فی حدنفسه خیر بالذات بوده اما نسبت به موجودات دیگر شر بالعرض می باشند در این قسم نیز خدای متعال ایجاد کننده این شرور نیست بلکه منشاء آنها ذات وجودات هست و مقتضای طبیعت خود موجودات است و فلذا شریّت آنها بلحاظ دو سبب است اول) بلحاظ ماده این موجودات که قابلیت پذیرش صور متضاد را داشته که منشاء تضاد و کون و فساد عالم می باشد. دوم) بلحاظ فاعل این شرور که طبیعت و ذات آن موجودات است. توضیح اینکه طبیعت خاصه هر موجودی باید فعلیات مخصوص خود را در هر شرایطی بروز دهد. فلذا آتش تمام خواص و فعلیات خود را در همه شرایط اگر مانعی نباشد بروز می دهد و محال است در بعضی موارد کوتاهی کرده و مثلاً از سوزاندن بدن سر باز زند. البته بحث معجزه و کرامت منافاتی با این اصل نداشته و در جای خود روشن شده است) حال با در نظر گرفتن این دو عامل تحقق شر در عالم ، ناچاراً غرضی که بر موجودات عالم مترتب است گاهی منافی با موجودات دیگر شده و آفات و ضررهایی را در پی خواهد داشت لکن مقصود از ایجاد موجودات عالم امر اکثری و خیر دائم می باشد نه امور نادر و قلیل الوقوع. مقصود از امر اکثری مثلاً انتفاع از حرارت آتش برای گرم شدن است که منتفعین از آتش بیشتر از متضررین از آن می باشند. و مراد از امر دائمی مثلاً ایجاد انواع میوه ها و تغییرات فصول است که امور دائمی مترتب بر وجود شمس می باشد .

۵. عنایت الهی اقتضاء می کند که در نظام احسن هستی ، هر موجودی به کمال خود رسیده و جمیع منافع و مصالح او در اختیارش بوده باشد.

نتیجه کلی بحث: افاضه خیر از ناحیه خدای متعال در جهت وصول موجودات به کمال خود مقتضای عنایت او بوده و شرور بتمام اقسامش از طرف او ایجاد نشده و از لوازم موجودات می باشند فلذا قضاء الهی فقط شامل خیرات بوده و شرور بالعرض داخل در قضاء الهی می باشند. «فالحکمة الالهية اقتضت ان لا یترک الخیرات الفائضة الدائمة و المنافع الاکثرية

لاجل الشرور فی امور شخصیة غیر دائمة و الاکثرية فان خیر متضی بالذات و الشر متضی بالعرض»

موضوع دوم: توجیه کیفیت دخول شرور اضافی در قضاء الهی

مراد از شرور اضافی، شرور بالعرض می باشد که در بحث گذشته بیان شد. شرور اضافی یا بالعرض ۴ گونه اند:

۱. شروری که منسوب به ثواب و سیارات هستند (شرور سماوی)
۲. شروری که مربوط به طبیعت جهان است مثل سیل و زلزله (شرور طبیعی)
۳. شروری که در طبیعت و جلی موجودات است مانند بغض، خصومت و تنفر (شرور نفسانی)
۴. شروری که مربوط به نفوس تحت تدبیر ادیان است و منشاء آن تمرد و سرپیچی از اوامر و نواهی آن دین است مثل قتل و سرقت و زنا (شرور دینی یا گناه)

جمع این اقسام فی حد نفسه، کمال و خیر بوده اما چون باعث فقدان و احداث عدم در غیر خود می شوند شر بالعرض و اضافی خوانده می شوند مثل حرارت شمس از قسم اول که مقصود بالذات از خلقت آن استفاده موجودات زمینی از منافع آن است اما بالقصد الثانی و علی سبیل الندره منشاء فقدان و ضرری می شود که در حقیقت، آن فقدان شر است نه حرارت شمس. اما قسم دوم نیز وجودشان فی نفسه خیر است مثل نزول باران و یا زلزله (که باعث کنترل فشار درونی زمین و منافع دیگر می شود) و نیز قسم سوم از شرور، مقصود بالقصد الثانی بوده چون حق انسانها و حیوانات بجهت بقاء و اصلاح شئونشان و جلب منافع و دفع مفسدات از خود باید دارای قوای شهوت و غضب و غیره بوده باشند فلذا آنچه را شر نفسانی خوانده اند در حقیقت فی نفسها خیر بوده و در هنگام تضاد بایکدیگر نسبت به همدیگر شر می باشند. اما در قسم چهارم مثل مناهی، آنها نیز امور وجودی می باشند^{۱۹} چون کمال و تمامیت انسان به دارا بودن جمیع قوای انسانی است که از جمله آنها شهوت و غضب و غیره می باشد لذا قدرت زانی بر زنا و قاتل بر قتل کمال جسمانی اوست اما کمال او از جهت انسانیتش، شکستن قوه شهوت و غضب و به اطاعت کشیدن آنها تحت عقل و شرع می باشد پس تقبیح قاتل نه بخاطر قدرت بر قتل بلکه بخاطر اعراض او از عقل و شرع می باشد^{۲۰}.

موضوع سوم: اشکالات مسأله خیر و شر

اشکال اول: موجوداتی که خیر آنها غالب بر شر آنهاست چرا به گونه ای که خیر محض باشند خلق نشده اند تا هیچگونه شر بالعرضی در عالم نباشد.

جواب: این قسم از موجودات (ما فیہ خیر کثیر و شر قليل) نحوه وجودشان بدینگونه است و اینکه گفته شده چرا آتش بگونه ای نیست که شر نداشته باشد مانند این است که به ما گفته شود که چرا آتش غیر آتش نیست بدلیل اینکه در فصل چهارم هم گفتیم که شرور از لوازم ذاتی موجودات بوده و بلاجل من قبل الحق تعالی و این لوازم، لاینفک از ذات آن موجود است و در فرض تبدیل لوازم ذاتی باید ذات نیز دگرگون شده و این محال است.^{۲۱}

^{۱۹} . مرحوم علامه طباطبائی جواب را ناقص دانسته و معاصی را امور عدمیه می داند بدلیل اینکه عنوان مخالفت و ترک امر شرع که یک عنوان عدمی است به جهت معصیت در فعل می باشد.

^{۲۰} . رک شفا ص ۵۴۱

^{۲۱} . رک شرح اشارات ج ۳ ص ۳۲۸ و هم و تنبیه و شفا ص ۵۴۳ و شرح حکمة الاشراق ص ۵۲۰ مقاله خاتمه

اشکال دوم: اگر شرور لازمه ذاتی موجودات است پس ارتکاب معاصی، ضروری و اضطراری انسان بوده و در نتیجه عذاب الهی مخالف عدل او می باشد.

جواب: عذابهای اخروی لوازم اعمال انسان بوده و در نتیجه ملکات و صفات راسخه^{۲۲} در نفس اوست و عذابی از خارج بر او وارد نمی شود بلکه شخص عاصی خودش آتش خویشتن است. کما قال الصادق علیه السلام: انما هی اعمالکم ترد الیکم.^{۲۳ ۲۴}

اشکال سوم: از آنجا که حکما و فلاسفه خدا را خالی از غرض دانسته و فاعلیت او را بالایجاب می دانند پس بحث از علت وجود شرور در عالم، قابل جواب از طرف آنها نیست.^{۲۵}

جواب: حکما نفی غرض از افعال خدا را مطلقاً نفی نمی کنند بلکه فقط فعل ازل او غرض زائد بر ذاتش بنظر آنها نداشته اما افعال او در مراتب بعدی دارای غرض می باشد و ثانیاً افعال حق متعال ناشی از علم و اراده سابق بر فعل و رضای او به آن افعال می باشد که از ذات او نشأت گرفته و این ایجاب حاصل از علم و اراده، غیر از جبری است که در فاعل بالطبع و بالتسخیر می باشد.

اشکال چهارم: مسأله خلود در نار است به این ترتیب که از آنجا که خدا خیر محض و جواد علی الاطلاق است پس چگونه بعضی مجرمین و کفار را مخلد در آتش و عذاب می کند؟

جواب: از جواب اشکال دوم روشن می شود که عذاب از ناحیه خود انسان است و عصیان و مدرکات فاسده، متحد با او می باشند^{۲۶} و لذا شقاوت ذاتی او شده و غیر منفک از او می شود.

تذکر: جمیع اشکالاتی که بر اساس مسأله موت انسانها و حیوانات در مسأله خیر و شر شده مبتنی بر این اشتباهات است که موت را شر دانسته اند در حالی که موت، استکمال و انتقال از نشئه ای به نشئه ای دیگر می باشد و لیست لا خیراً.

اشکال پنجم^{۲۷}: در حکمت متعالیه، علم خدا را عین اراده او میدانند بر این اساس بعضی اشکال کرده اند که خدای متعال علمش به تمام موجودات تعلق گرفته بخلاف اراده اش که به شر و ظلم و قبائح تعلق نمی گیرد پس علم او غیر از اراده اش می باشد و علم، صفت ذاتی او بوده و اراده صفت زاید بر ذات او است. در نتیجه علم خدا عین اراده او نمی باشد.

^{۲۲} . این مطلب از دقایق مباحث فلسفی در حکمت متعالیه بوده که "علم و عمل دو جوهر انسا می باشند" بررسی آن موکول به محل خود می شود رک ج ۸ اسفار اربعه

^{۲۳} . رک شرح اشارات ج ۳ ص ۳۲۸ و اسفار ج ۱ ص ۳۵۱ که اشاره به مطلب عرفانی عمیق سرالقدر نیز کرده است.

^{۲۴} . مرحوم علامه طباطبائی جواب دیگری فرموده که ملخص آن بدین ترتیب است که: افعال اختیاری که متعلق به قضای الهی قرار می گیرند مبدل به فعل اضطراری و جبری نمی شود دلیل و توضیح بیشتر را در ج ۷ اسفار پاورقی ایشان می توانید بخوانید

^{۲۵} . این اشکال از فخر رازی است در شرح اشارات آورده و خواجه بنفصیل آن را جواب داده رک ج ۳ شرح اشارات ص ۳۳۲

^{۲۶} . توضیح مطلب مربوط می شود به بحث تجسم اعمال و اتحاد نفس با علم و عمل خود که در مباحث نفس و معاد ج ۸ و ۹ آمده است.

^{۲۷} . این اشکال در مبحث صفات حق ج ۶ اسفار ص ۳۴۲ مطرح شده و چون جواب آن دربردارنده بسیاری مسائل بررسی شده است عین عبارت او را نقل می کنیم البته با تلخیص مختصری.

جواب: لأن فيضه، وجوده يتعلق بكل ما يعلمه خيراً في نظام الوجود فليس في العالم إلا ما كان في شيء مناف لذاته ولا لعلمة الذي هو عين ذاته ولا امر غير مرضي به. فذاته بذاته كانت علم تام بكل خير موجود فهو أيضاً ارادة ورضاء لكل خير إلا ان اصناف الخيرات متفاوتة وجميعها مرادة له منها خيرات محضه لا يشوبها شرية واقعية إلا بحسب امكانها الاعتبارية وضرب منها خيرا تبرزها شرية واقعية لكن الخير فيها غالب مستول والشر مغلوب وهذا القسم أيضاً مراد له حاله واجب الصدور عن اجواد المحض لأن في تركه شر أكثر أو الحكيم لا يترك الخير لاجل الشر القليل واما الشر المحض والشر المستولى والشر الكافي (المساوي) للخير فلا حصول لاجد من هذه الثلاثة في هذا العالم. فالخيرات كلها مراد قبال ذات والشرور القليلة اللازمة للخيرات الكثيرة أيضاً تأسيدها بما هي لوازم تلك الخيرات لا بما هي شرورية. فالشر النادرة داخلية في قضاء بالعرض وهي مرضي بها كذلك.

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و اله الطاهرين

بهمن سال ٧٢